بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اولین کاتب وحی که مرتد شد!

پاسخی به شبهات زئوس پیرامون عبد اللّٰه بن أبی سرح و کتابت وحی

تهیه‌شده در: «رد شبهات ملحدین»



بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی سیدنا محمد وآله وصحبه أجمعین. أما بعد:

شما خواننده‌ی ارجمند، در حال مطالعه‌ی بخشی دیگر از ردود مجموعه‌ی «رد شبهات ملحدین» به شبهات و اباطیل «زئوس» هستید و در این نوشتار به یکی دیگر از شبهات پرداخته می‌شود، و اصلِ کلیپ دلالت بر لاابالی‌گری‌های زئوس در علوم اسلامی و فنون تحقیق می‌کند، زیرا آشکار است که خود به منابع رجوع نکرده و تنها، مقلد سایت‌های اینترنتی شده، و بی‌آن‌که چیزی از علم مصطلح الحدیث بداند و رجال را بشناسد، و صحیح را از سقیم و مسند را از مرسل تمییز دهد، شروع به شبهه‌پراکنی حول کتابت وحی کرده است.

مطلب از این‌جا آغاز می‌شود که معترض می‌گوید: *"در روایت‌های مختلف، مثلاً به نقل از تفسیر انوار التنزیل واسرار التاویل این‌گونه شرح داده‌اند که پیامبر برای عبد الله بن ابی سرح می‌گفت و او می‌نوشت... و او گاهی کلمات وحی را عوض می‌کرد، مثلاً پیامبر در آخر آیه می‌گفت (السمیع العلیم) اما عبد الله می‌نوشت (العلیم الحکیم)، کی به کیه؟ پیامبر هم اشکالی نمی‌گرفت، اگر اینجا (العلیم الحکیم) قشنگ‌تر هست خب این رو بگذارید مهم نیست. پیامبر در جواب او می‌گفت هو واحد، فرقی نمی‌کنه... پیامبر از این جمله‌ی عبد الله (فتبارک الله أحسن الخالقین) خوشش می‌آید... به عبد الله می‌گوید همین را هم بنویس وهکذا أنزلت علي... او در صداقت پیامبر شک کرد، و گفت اگر محمد راست می‌گه و این‌ها وحی است، پس به من هم وحی می‌شود!"*

می‌گوییم:

اولاً. تفسیر «أنوار التنزیل وأسرار التأویل»، اثر ناصر الدین أبو الخیر عبد الله بن عمر بن محمد بیضاوی شافعی است و بیشتر تکیه بر بیان معانی آیات دارد و از تفاسیر «کشاف» و «مفاتیح الغیب» اثر گرفته، و بنابر نیازهایی که محققین برشمرده‌اند، احادیث و آثاری را در ذیل آیات ذکر کرده است، اما به جداسازی صحیح از ضعیف اعتنای خاصی نداشته است، بنابراین بنابر تصریح پژوهشگران، اخبار ضعیف و حتی موضوعی را در کتاب خود نقل کرده است که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به احادیث مربوط به فضائل سور قرآنی اشاره کرد.[1] استاد أبو شهبه نیز در این رابطه می‌نویسد: «از جمله مواردی که بر آن اشکال گرفته شده، آن است که مشتمل بعضی از روایات ساختگی می‌باشد.»[2]

بنابراین نقل‌کردن یک روایت از تفسیر بیضاوی ابداً ارتباطی با اثبات مطلب ندارد، زیرا این مجرد «انتساب» است و با «توثیق» و «تصحیح» تفاوت دارد.

---

١. التفسیر والمفسرون للذهبي، مكتبة وهبة، ج ١، ص ٢١٢
٢. الإسرائیلیات والموضوعات في كتب التفسیر، مكتبة السنة، ص ١٣٦

ثانیاً. اخباری که در این خصوص نقل شده‌اند، همگی ضعیف هستند و چیزی در این معنا به صحت نمی‌رسد:

۱. در تفسیر ابن ابی حاتم با اسنادش تا سدی نقل شده است که درباره‌ی شأن نزول آیه‌ی نود و سوم سوره‌ی انعام گفت: «در عبد الله بن سعد بن أبی سرح نازل شده است که اسلام آورد و برای پیامبر می‌نوشت، پس وقتی «سمیعاً علیماً» بر او املاء می‌شد، «علیماً حکیماً» را می‌نوشت... بنابراین شک کرده و کافر شد.»[۳] و امام طبری نیز مانند آن را نقل کرده است.[٤]

می‌گوییم: این روایت معضل است، زیرا سدی که اسماعیل بن عبد الرحمن است، در سال ۱۲۷ هجری وفات کرده[۵] و یک قرن با چنین قصه‌ای فاصله دارد، پس به نقل او اعتنایی نمی‌شود.[٦] همچنین اسباط که روایت را از سدی نقل کرده، بنابر گفته‌ی حافظ ابن حجر عسقلانی «راستگوست اما بسیار خطا می‌کند»[۷] و این به حفظ او باز می‌گردد.

۲. در تفسیر طبری از طریق عکرمه مانند روایت سابق نقل شده است، با این تفاوت که به جای دو عبارت قبلی، «عزیز حکیم» و «غفور رحیم» آمده است.[۸]

می‌گوییم: این روایت مرسل است، زیرا عکرمه از تابعین است[۹] و از صحابه‌ی پیامبر ﷺ به شمار نمی‌رود، بنابراین شاهد قصه نبوده است و این موجب ضعف روایت می‌گردد. همچنین در روایت اشکال دیگری نیز وجود دارد که عدم سماع ابن جریج از عکرمه است؛ ابن جریج مدلس است[۱۰] و از عکرمه سماع نداشته[۱۱] و در اینجا هم به سماع خود تصریح نکرده است. لازم به ذکر است که در سند روایت «سنید بن داود» نیز قرار دارد که تضعیف شده است، و این موجب سستی و ضعف بیشتر روایت می‌گردد.[۱۲]

---

۳. تفسیر ابن أبي حاتم، مكتبة نزار مصطفى الباز، ج ٤، ص ١٣٤٧
٤. تفسير الطبري، مؤسسة الرسالة، ج ١١، ص ٥٣٤
٥. الطبقات الكبرى لابن سعد، دار صادر، ج ٦، ص ٣٢٣
٦. زیرا روایت معضل از اقسام روایت ضعیف بوده و از حدیث مرسل ضعف شدیدتری دارد، بنگرید به: تيسير مصطلح الحديث، مكتبة المعارف، ص ٩٢
٧. تقريب التهذيب، دار الرشيد، ص ٩٨
٨. تفسير الطبري، ج ١١، ص ٥٣٣
٩. الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢٨٧
١٠. طبقات المدلسين لابن حجر، مكتبة المنار، ص ٤١
١١. تهذيب الكمال للمزي، مؤسسة الرسالة، ج ١٨، ص ٣٤٢
١٢. تقريب التهذيب، ص ٢٥٧

٣. واحدی آن را به روایت کلبی نسبت داده است و ارتباطی با تغییردادن انتهای آیات ندارد، اما افسانه‌ی مربوط به کتابت آیه و نوشتن «فتبارك اللّٰه أحسن الخالقين» در آن آمده است.[١٣]

می‌گوییم: کلبی متروک است و گروهی از حفاظ تصریح به «کذاب» بودنش کرده‌اند[١٤] بنابراین در شدیدترین مراتب جرح قرار گرفته است و روایتش حتی در متابعات و شواهد نوشته نمی‌شود! نکته‌ی جالب توجه آن است که سوره‌ی مؤمنون مکی است[١٥]، اما قصه‌ی ارتداد ابن ابی سرح مربوط به عهد مدنی می‌باشد، پس چگونه در این روایت مکذوب و دروغین آمده که آیه پس از گفتار وی نازل شده است؟! پس این دلالت بر بطلان روایت مذکور دارد و شکی در عدم صحت آن باقی نمی‌گذارد!

همچنین این اشکال به روایت اول و دوم نیز وارد می‌شود، چنان‌که علامه ابن عاشور تونسی می‌فرماید: «این قانع‌کننده نیست، زیرا عبد اللّٰه بن أبی سرح بعد از هجرت مرتد شد و به مکه شتافت، اما این سوره [یعنی سوره‌ی انعام] مکی است!»[١٦]

ثالثاً. استاد خالد بن عثمان السبت در تحقیقش بر کتاب «العذب المنیر»، درباره‌ی روایت مورد بحث می‌نویسد: «سند صحیحی برای این خبر و تفاصیلش نیافتم، بلکه تنها در بعضی از روایات ضعیف آمده است و عموماً مرسل هستند.»[١٧]

جالب است که جناب زئوس در طرح شبهه‌ی خود از سایت «ویکی‌پدیای عربی» کمک گرفته و مطالب را از آن‌جا قرائت می‌کند، اما چند خط پایین‌تر نوشته شده است: «اغلب علمای اسلام این روایت را تضعیف کرده و منکر دانسته‌اند.»[١٨] و جناب زئوس عمداً این پاراگراف را نیاورده است، زیرا اگر آن را می‌خواند، دیگر کسی فریب او را نمی‌خورد و تلاشش بی‌فایده می‌ماند!

"در ادامه می‌نویسد: با وجود نسخه‌های دیگر از قرآن کریم در آن زمان قصد شوم اینان عقیم مانده است... پس نسخه‌های دیگری هم از قرآن بوده!"

می‌گوییم: از همان ابتدا، آیات وحی به دو صورت ثبت می‌شده است؛ گروهی از صحابه «کاتبان وحی» بوده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ بر ایشان املاء می‌کرد و آنان می‌نوشتند، و گروهی

---

١٣. أسباب النزول، دار الكتب العلمية، ص ٢٢٣
١٤. ميزان الاعتدال، دار المعرفة، ج ٣، ص ٥٥٩
١٥. غريب القرآن لابن قتيبة، دار الكتب العلمية، ص ٢٩٦؛ الإتقان في علوم القرآن، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ج ١، ص ٤١؛ تفسير القرطبي، دار الكتب المصرية، ج ١٢، ص ١٠٢؛ تفسير ابن كثير، دار طيبة، ج ٥، ص ٣٥٩؛ معجم علوم القرآن، دار القلم، ص ٢٣٨
١٦. التحرير والتنوير، الدار التونسية، ج ٧، ص ٣٧٥
١٧. العذب المنير، دار عالم الفوائد، ج ١، ص ٥١٥
١٨. ویکی‌پدیای عربی: *«وقد ضعف وأنكر أغلب جمهور علماء الإسلام هذه الرواية.»*

دیگر «حافظان وحی» بوده‌اند که آیات را در سینه‌های خود ثبت می‌کردند. این مطلب از بزرگ‌ترین دلایل بر بطلان شبهه‌ی جناب زئوس است، اما او کلام را می‌خواند و فهم لازم را حاصل نمی‌کند! ابن عاشور فرموده است: «عبد الله بن أبی سرح تنها کاتب وحی نبوده است، بلکه افراد دیگری نیز به همراه او کاتب وحی بوده و آیات را می‌نوشته‌اند.»[۱۹]

اگر «فتبارك الله أحسن الخالقین» را عبد الله بن أبی سرح گفته بود، این تنها در مصحف او ثبت می‌شد و نزد سایر صحابه موجود نمی‌بود، درحالی‌که این آیه به‌صورت متواتر به ما رسیده است!

"عثمان به عبد الله پناه داد... عثمان که داماد پیامبر بود وساطت می‌کرد و پیامبر سکوت می‌کرد... بعد از مدتی پیامبر قبول کرد و چون عثمان عبد الله را ببرد، پیامبر به اطرافیان خویش گفت: به خدا خاموش ماندم مگر یکیتان برخیزد و گردن او را بزند!"

می‌گوییم: اصل متن حدیث در این مورد به قرار ذیل است:

سعد بن ابی وقاص می‌گوید: «در روز فتح مکه، عبدالله بن سعد بن ابی سرح پیش عثمان بن عفان پنهان شد، و او را نزد پیامبر ﷺ آورد و ایستاد و عرض کرد: ای رسول الله، با عبدالله بیعت کنید. آن حضرت سر مبارکش را بلند کرد و سه بار به او نگاه انداخت و هر دفعه از بیعت با او امتناع نمود سپس بعد از سومین بار با عبدالله بیعت کرد. بعد از آن، رو به یارانش کرد و فرمود: آیا در میان شما جوانمردی نبود که بفهمد وقتی دید من دست از بیعت کشیدم، [باید] او را به قتل برساند؟ صحابه عرض کردند: از درون شما خبر نداشتیم ای رسول الله، کاش با چشم به ما اشاره می‌نمودید؟ حضرت ﷺ فرمود: براستی شایسته نیست برای پیامبری که نگاه خیانت‌کارانه داشته باشد.»[۲۰]

از این حدیث سه نکته‌ی مهم استنباط می‌شود:

الف. عبدالله بن سعد بن ابی سرح به عثمان بن عفان پناه برده بود و همین پناهندگی او در مدتی که در پنهانی در مکه به سر برده سبب امنیت جانی او شد، و در حدیث بدان تصریح شده

---

۱۹. التحریر والتنویر، ج ۱، ص ۲٦٥

۲۰. سنن أبی داود، المکتبة العصریة، ج ۲، ص ٦٥؛ سنن البیهقی الکبری، دار الکتب العلمیة، ج ۷، ص ٤٠: *«لما كان يوم فتح مكة، اختبأ عبد الله بن سعد بن أبي سرح عند عثمان بن عفان، فجاء به حتى أوقفه على النبي صلى الله عليه وسلم، فقال: يا رسول الله، بايع عبد الله، فرفع رأسه، فنظر إليه ثلاثا، كل ذلك يأبى، فبايعه بعد ثلاث، ثم أقبل على أصحابه، فقال: أما كان فيكم رجل رشيد يقوم إلى هذا حيث رآني كففت يدي عن بيعته، فيقتله؟ فقالوا: ما ندري يا رسول الله ما في نفسك، ألا أومأت إلينا بعينك؟ قال: إنه لا ينبغي لنبي أن تكون له خائنة الأعين.»*

که «اختبأ عبد الله بن سعد بن أبي سرح عند عثمان بن عفان»، و در اسلام کسی که امان خواهد و به وی پناه داده شود، جانش محفوظ می‌شود.[٢١]

ب. عبدالله بن ابی سرح با پیامبر ﷺ بیعت کرده است و این بیعت وی، دو جنبه داشته است:

١. توبه‌ی عبدالله از ارتدادش که این توبه موجب ساقط شدن حد ارتداد او شده، و بنابر دیدگاه جمهور علماء، مرتد هرگاه توبه کند، بخشوده می‌شود.[٢٢]

٢. تنفیذ حکم امان‌نامه توسط پیامبر اکرم ﷺ؛ زیرا مدتی که عبدالله در مکه مخفی شده بود، تنها در پناه عثمان بن عفان و عثمان نیز یکی از مسلمینِ تحت فرمان پیامبر اکرم بوده، و ضمانت اجرایی پناهندگی نیز مستلزم تنفیذ حکم از سوی پیامبر ﷺ بوده است. مؤید آن:

١. ابن عباس می‌گوید: «فاستجار له عثمان بن عفان، فأجاره رسول الله صلى الله عليه وسلم»، یعنی: «عثمان بن عفان برای او (عبدالله بن ابی سرح طلب امان کرد، پس رسول الله به او پناه داد.» و این حدیث به صراحت بر تنفیذ حکم توسط پیامبر ﷺ دلالت دارد.[٢٣]

٢. ام هانیء در جریان فتح مکه به برخی از اقوام مشرکش پناه داد و پیامبر ﷺ پناهندگی آنان را تأیید نمود؛ از این رو آن‌حضرت فرمود: «قد أجرنا من أجرت يا أم هانئ»، یعنی: «ای ام هانئ! کسی را که تو پناه داده‌ای، ما هم پناهش می‌دهیم.»[٢٤]

٣. عبدالله بن یسار می‌گوید: «أن زينب بنت النبي صلى الله عليه وسلم أجارت زوجها أبا العاص بن الربيع فأمضى النبي صلى الله عليه وسلم جوارها» یعنی: «زینب دختر پیامبر ﷺ، شوهر خود ابو العاص بن ربیع را پناه داد، پس پیامبر پناهندگی‌اش را تأیید نمود.»[٢٥]

مثال تطبیقی این موارد مذکور در عصر حاضر، این است که فردی در سرزمین زادگاه خویش به موجب مشکلات سیاسی از آن کشور مبدأ فرار کرده و بعد از سالها قصد داشته باشد به زادگاه خود برگردد، در این حالت لازم است که از کشور مبدأ امان‌نامه بگیرد و این پناهندگی باید مورد امضاء و تأیید مقامات ذی ربط قرار گیرد، در غیر این صورت به مجرد پناهندگی او از سوی یکی

---

٢١. شرح النووی علی صحیح مسلم، دار إحياء التراث العربي، ج ٩، ص ١٤٤
٢٢. عون المعبود شرح سنن أبی داود، دار الکتب العلمية، ج ١٢، ص ٨
٢٣. سنن أبی داود، ج ٤، ص ١٢٨؛ سنن الکبری للنسائی، مؤسسة الرسالة، ج ٣، ص ٤٤٤
٢٤. صحیح البخاری، دار طوق النجاة، ج ١، ص ٨٠؛ صحیح مسلم، دار إحياء التراث العربي، ج ١، ص ٤٩٨
٢٥. مصنف عبدالرزاق، المجلس العلمي، ج ٥، ص ٢٢٤

از شهروندان آن کشور، اعتباری نخواهد داشت و لذا دولت مذکور می‌تواند بر اساس قوانین با او برخورد داشته باشد.

ج. تا زمانی که پیامبر ﷺ تنفیذ حکم امان‌نامه را نداده بود، بنابر دستور العملی که از پیش صادر شده بود مبنی بر اعدام عبدالله بن ابی سرح، آن‌حضرت می‌توانست حکم اولیه را صادر نماید به سبب استحقاق حکم، لیکن بعد از آنکه بیعت با عبدالله انجام شد و حکم تأیید گردید از این رو اعدام وی نیز منتفی شد و پیامبر ﷺ علت اقدام نکردن صحابه بر اجرای استحقاق حکم اولیه را جویا شدند که صحابه عرض داشتند که لازم بوده آن‌حضرت با چشم برای اجرای حکم به آنها اشاره می‌کرده تا عبدالله را به قتل برسانند که حضرت این نوع عمل از جانب پیامبران را جایز نشمرده‌اند. بنابراین این درنگ و مکث پیامبر ﷺ در بیعت با عبدالله به همان استحقاق حکم اولیه که قتل بوده بازمی‌گردد که بعد از بیعت، حکم اولیه منسوخ شد.

نتیجه‌گیری: تمام روایاتی که جناب زئوس درباره‌ی تحریف وحی توسط عبد الله بن ابی سرح و تأیید آن توسط پیامبر ﷺ آورده‌اند، ضعیف است، اگر موضوع و ساختگی نباشد. بنابراین آن‌چه وهم و خیالش را بر آن بنا ساخته، سراب است و اسلام‌ستیزان را سیراب نخواهد کرد، والحمد لله ربّ العالمین.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

تهیه‌شده در: «رد شبهات ملحدین»